

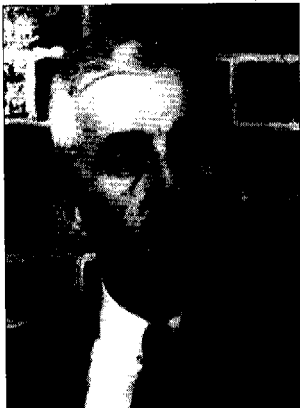
می خواهید نویسنده شوید؟

● سحر شهامی پور

«فرانسین پروز» نویسنده و مدرس نویسندگی خلاق در مقاله‌ای با عنوان «آیا نوشتن یاد دادنی است؟» برخی از جنبه‌های نوشتن مانند نقد و بررسی آثار دیگران را قابل یادگیری دانسته، اما تأکید دارد که استعداد روایت داستان قابل یادگیری نیست. او می‌نویسد: تصور کنید «میلتون» و «کافکا» در کلاس‌های نویسندگی دانشگاه ثبت‌نام کرده‌اند و در صدد کشف استعداد خود برای نوشتن رمان بهشت گمشده هستند و یا می‌خواهند از هم‌کلاسی‌های خود پیشی بگیرند. اگر این گفته‌ها که یادگیری نوشتن وقت تلف کردن است پس تکلیف من و شاگردانم و ساعتی که در کلاس صرف می‌کنیم چیست؟ این مشکل خیلی از شاگردان این رشته بود و با چنین دیدگاهی هم بود که می‌گفتند بهتر است دانش‌آموزان بر روی استعدادهای بالقوه خود تمرکز کنند و آن‌ها را پرورش دهند.

دریچه

ویلیام فاکنر



خود با کسی صحبت نمی‌کرد. کل کتاب را با مشقت و سختی در دفتر خود می‌نوشت و این نوشته‌ها متن اصلی کتاب با تمام جزئیات و پاورقی‌ها و اصلاحات می‌شد. در یک نوشته خوب تمام جملات باید با سیلاب جاذبه‌ها به لرزه درآید! برای

فرانتس کافکا



مراحل خلق اثرش را سزاوار ثبت در تاریخ می‌دانست. از این‌رو، ابتدا هفته‌ها در مورد واقعیت آن در زندگی مطالعه می‌کرد، خیابان‌های پاریس را شب و روز با دفترچه‌ای در دست می‌پیمود تا به چیزی که می‌خواست برسد و در مورد کتاب‌اش جز با ناشر

ارنست همینگوی

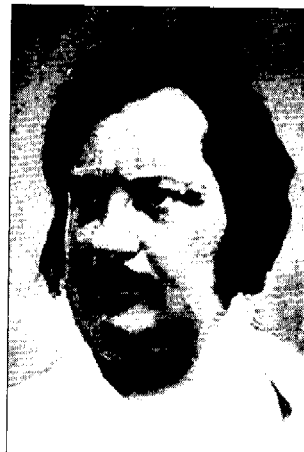


حاصل نگارش سریع نویسنده بدانیم اشتباه محض است. وی خطاب به این نویسنده مبتدی می‌گوید: «عزیزم! می‌دانی عادت بالزاک در نوشتن چه بود؟ وقتی ایده‌ای به ذهن‌اش می‌آمد، با این پیش‌بینی که اثرش با موفقیت بسیار مواجه خواهد شد

سکات فیتز جرال



در سال ۱۸۶۲ «توماس هیگینسون» چهره برجسته ادبیات بوستون نامه‌ای بلند و پر از پند و کنایه به جوانی که قصد نویسنده شدن داشته می‌نویسد. او تأکید می‌کند که نوشتن باید با احتیاط و دقت صورت گیرد و این تصور که نوشته جذاب و روان را



این منظور بایستی از یک «سبک نوشتاری» پیروی کرد. او به نویسنده‌های تازه کار هشدار می‌دهد، برای مثال، از روی عادت جملات خود را داخل کروشه قرار ندهند یا از حروف بزرگ و حروف ندا استفاده نکنند.

پروژه همچنین وجود ویراستارهای تشنه‌ای را که در کمین نویسنده‌ها هستند، یادآوری می‌کند. کسانی که افتخار هدایت یک متن برای آن‌ها کم‌تر از افتخار نخستین پزشک آسیایی که میکروپ ویا را کشف کرد، نیست! این مسئله مجلات را مجبور می‌کند که به ویراستارهای قدیمی و وفادار خود روی آورند. آن‌هایی که

یک دختر تقریباً سی ساله که شغل خاصی ندارد و تمام وقت پشت ماشین تحریر قوز می‌کند، چه آینده‌ای خواهد داشت؟! ولی هم‌اکنون با متن خود در دست منتظر نتیجه هستید که با نقد تندی در مورد متن خود مواجه می‌شوید

سال‌ها وفاداری خود را به متون ثابت کرده‌اند. وی تأکید می‌کند که کار ویرایش در جای خود بسیار لازم است و نقش مهمی در چاپ یک اثر دارد. (این مقاله تأثیر عمیقی بر یک نویسنده جوان که کتابش منتشر نشده بود گذاشت.) آن جوان اشعاری را برای خود هیگینسون ارسال کرد. این مکاتبات بعدها در مجلات به چاپ رسید.

نزدیک به صد سال پیش «والاس استگنر» نویسنده‌ای که مدیریت مرکز نویسندگی خلاق در استنفورد را به عهده داشت به مورد مشابه هیگینسون و نویسندگان جوان برمی‌خورد ولی به نتیجه‌گیری کاملاً متفاوتی می‌رسد.

وی در مقاله‌اش (نامه‌ای به یک نویسنده جوان که در نوامبر ۱۹۵۹ نوشت) به دختر بیست و چند ساله‌ای اشاره می‌کند که به ادبیات علاقه داشت و دارای مدرک دانشگاهی بود ولی رمانش منتشر نشده بود. او در وهله اول ضمن تشویق دختر، صادقانه وی را از سختی‌های این راه مطلع می‌کند و از تردیدهایی که در این راه باید به دل راه دهد می‌گوید و می‌نویسد:

«شما تا به این لحظه شاید در حدود پانصد دلار خرج دو داستان کوتاه خود و مقاله‌ای که نوشته‌اید کرده باشید و برای نوشتن رمان خود مورد حمایت خانواده نبوده‌اید و در این زمینه نه تنها مشوق نداشته‌اید بلکه با



خانواده‌ای مواجه بوده‌اید که هر روز به شما گوشزد می‌کردند که یک دختر تقریباً سی ساله که شغل و حرفه خاصی ندارد و تمام وقت خود را با شانه‌های قوز کرده پشت ماشین تحریر خود سپری می‌کند چه آینده‌ای خواهد داشت؟! ولی هم‌اکنون با متن خود در دست منتظر نتیجه هستید که با نقد تندی در مورد متن خود مواجه می‌شوید. همچنین متوجه هزینه بالای چاپ می‌شوید که انگیزه نوشتن و حتی زندگی کردن را از شما می‌گیرد...

دوست داشتید به‌تان گفته می‌شد که بسیار عالی هستید و تمام مشکلات و اضطراب‌ها به تدریج یا در لحظه از بین

یک نویسنده جوان ده سال کارآموزی می‌کند تا بفهمد این جامعه آن ارزشی را که انتظار دارد برای کارهایش قائل نیست، اما هنر نویسندگی پاداش آن است؛ یعنی خلق داستان‌های کوتاه حسی از تجربیات و مشاهدات زودگذر

خواهد رفت و در کمال آرامش و اطمینان به شهرت خواهید رسید». استگنر متذکر می‌شود که به‌دست نیاوردن این اعتبار و شهرت به این دلیل نیست که نوشته او خوب نبوده چه بسا بهتر از خیلی نویسنده‌ها بوده که کتاب‌هایشان در بازار است. مشکل وی این بوده که نوشته‌اش مورد توجه عام مردم نخواهد بود و تعداد کمی ممکن است از این نوشته‌ها خوش‌شان بیاید. این نویسنده جوان در این مرحله با خود درگیر است و گرفتار تنگنای مالی - زمانی خواهد بود.

خب، آیا این همه درگیری ارزش دارد؟ من تو را سرزنش نمی‌کنم، ولی اگر این سؤال را از من بپرسی می‌گویم که تو ده سال کارآموزی کردی تا بفهمی این جامعه آن ارزشی را که تو انتظار داری، برای کار تو قائل نیست. وی در پایان بحث به این نکته اشاره می‌کند که تمرین این هنر در آخر به تو پاداش خواهد داد:

برای تو این یک هنر است و تو نه چیزی به‌دست می‌آوری و نه از دست می‌دهی جز این‌که از تجربیات و مشاهدات زودگذر خود داستان‌های کوتاه حسی به‌وجود می‌آوری که اگر خواننده‌ای برای آن‌ها پیدا شود با این تجربیات و احساسات شخصی تو ارتباط برقرار خواهد کرد و به عبارتی در خوشی و اندوه تو شریک خواهد شد.

ولی آیا این کافی‌ست؟ آیا این همان خواسته قلبی توست؟»



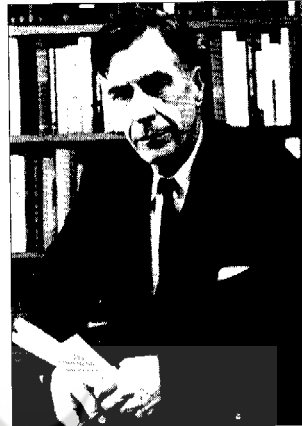
خاطره‌ای شخصی می‌کند؟ زمان دست کشیدن از حقیقت‌گویی چه وقت است؟

و آن‌جا که باید واقعیت را آن‌طور که می‌بایستی باشد به میل خود تغییر دهید؟ به عبارتی چه چیز یک داستان را بهتر و جذاب‌تر می‌کند؟

وی از استاد نویسندگی خود که زمانی در انجمن ادبی لندن تدریس می‌کرد به نیکی یاد می‌کند که به او به صراحت علت عدم موفقیت‌هایش را گفت و مراجعی را برای حل این مشکل به وی معرفی کرد.

ولی باز هم جیل معتقد است که زمانی در مسیر موفقیت قرار گرفت که با یک روان‌شناس ازدواج کرد. همسر او با مهارتی که در شناخت انگیزه‌ها و احساسات افراد داشت، توانست به جیل کمک کند تا موانع بر سر راه را بردارد و به موفقیت برسد و بزرگترین مانع هم ترس از شکست بود. هرچند ازدواج آن‌ها دوامی نمی‌یابد، ولی جیل با بینشی که در مورد خود به دست آورده توانسته با غلبه بر موانع شخصی خود به نتیجه برسد و به نوشتن ادامه دهد.

و سرانجام «فرانسیس پروز» به این پرسش بی‌پروا که آیا مهارت نوشتن قابل یادگیری است، به این شکل پاسخ داده است: «من برایتان راز دوران دبیرستان خود را فاش می‌کنم؛ این که معلم انگلیسی‌مان از ما خواست مقاله‌ای با نشانه‌پردازی «پادشاه ادیبوس» و «شاه لیر» بنویسیم. این تکلیف ابتدا



همچنین به این افراد هشدار می‌داد که در نوشتن وابسته مخدر و الکل نباشند. نوشتن باید با هوشیاری کامل صورت گیرد. وی در این مورد به نویسندگان زیادی در آمریکا اشاره می‌کند که بر اثر استفاده از مشروبات به زندگی حرفه‌ای خود پایان داده‌اند. آن‌ها به اشتباه از الکل برای تحریک یا تسکین خود استفاده می‌کردند. در اکتبر ۱۹۷۹ «جیل گادوین» مقاله‌اش را با شرح خاطره‌ای از زندگی خود شروع می‌کند و از زندگی مادرش به‌عنوان یک نویسنده و مشکلاتی که در این راه پشت‌سر گذاشته تا بین زندگی و حرفه‌اش تعادل برقرار کند و سپس از زندگی خود می‌گوید و این‌که با همان مشکلاتی مواجه شده که مادرش پشت‌سر گذاشته بود. و این‌که چه‌گونه این تجربیات وارد داستانش شده‌اند. حقیقت و داستان، داستان و حقیقت. جایگاه هرکدام کجاست؟ و از هرکدام چه قدر باید استفاده کرد؟ کارکرد چه دیدگاهی زندگی شخصی را تبدیل به

سه دهه قبل اقتصاددانی به نام «جان کنت گلبریت» در مقاله‌ای تحت عنوان «نوشتن، ماشین‌نویسی و علم اقتصاد» (مارس ۱۹۷۸)، نظریات عملگرایی‌های در مورد نوشتن داشت. هرچند وی استاد اقتصاد بود ولی به‌عنوان یک نویسنده پرکار و باهوش شناخته شده بود. او ویراستار مجله Fortune، نیز بوده و تعدادی مقاله، نقد و کتاب دارد. اولین پیشنهاد گلبریت این بود که از این توهم که «نوشتن فقط در لحظات الهامی و ملکوتی اتفاق می‌افتد» پرهیز کنید. وی می‌گفت: «تمام نویسندگان با سپیده‌دم و حالت عرفانی که برای انسان اتفاق می‌افتد آشنایی دارند، من خودم این لحظات را تجربه کرده‌ام. تمام این حس‌ها توهمی بیش نیست و خطر این توهم این است که منتظر این لحظات بمانیم. این انتظار بیهوده است. به عقیده من یک نویسنده مانند یک کفاش هر روز بهتر از روز قبل کار خود را انجام می‌دهد و تفاوت آن‌ها در نتیجه کارشان است و این‌که کدام‌یک روز بهتری را آغاز می‌کنند و از نتایج ظاهری کار خود صرف نظر می‌کنند».

گلبریت همچنین بر اهمیت دوباره‌بینی تأکید می‌کرد. همان‌طور که میلتون به این نکته اشاره کرده است که نوشته اولیه بسیار بدوی است. دلیلش هم ساده است چون نوشتن مشکل است به حدی که بسیاری از افراد را به سمت معجون‌های «کمکی» می‌کشاند. وی

خسته‌کننده به نظر رسید. ولی برای غافلگیر کردن معلم شروع کردم به تحقیق و بررسی در این زمینه و در آن زمان بود که دریافتم تحقیق در این‌گونه متن‌ها مانند رمزگشایی یک چیز کهنه و قدیمی چه قدر لذت‌بخش است».

اما معنای حرفه‌ای این راز کشف قدیمی‌ترین روش نوشتاری برای پرورش استعداد درونی یک نویسنده بود. در گذشته نویسندگان نوپا به پند و اندرزهای نویسندگان ماهر عصر خود اکتفا نمی‌کردند بلکه درواقع جذب نوشته‌های نویسندگان بزرگ مقابل خود می‌شدند.

آن‌ها شعر و نظم را از «اوید»، قطعه را از «هومر»، آثار کمدی را از «آریستوفان» و در آثار نثر خود از نوشته‌های روان «مونتانه» و «ساموئل جانسون» پیروی می‌کردند. آن‌ها از این آموزگاران بهتر را در کجا پیدا می‌کنند؟ چه کسانی بخشنده‌تر، غیرانتقادی‌تر، باخردتر و نابغه‌تر از این آموزگاران از دنیا رفته هستند؟ □